فقه و اصول، سال چهل و نهم، شماره ۲، شمارهٔ پیاپی ۱۰۹
تابستان ۱۳۹۶، ۱۲۷-۱۰۷

پژوهشی درباره ماهیت لعان*

دکتر عباس کلانتری خلیل آباد
دانشیار دانشگاه آیت الله حایری میبد
Email: abkalantri@yahoo.com
فاطمه رضایی زارچی[1]
دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آیت الله حایری میبد
Email: fatimarezaei@yahoo.com
الهام رضایی زارچی
دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه یزد
Email: elhamrezaei@yahoo.com

چکیده
لعان در صورت ادعای مرد مبنی بر زنای زن یا در صورت انکار فرزند توسط شوهر، با لفظ و شرایط مخصوص نزد حاکم مورد استفاده قرار می‌گیرد که در اثر آن حد قذف از شوهر و حد زنا از زن برداشته می‌شود و زن و شوهر برای همیشه بر هم حرام می‌شوند و از هم ارث نمی‌برند و... فقها در مورد ماهیت لعان اختلاف نظر دارند. برخی آن را شهادت، برخی سوگند و برخی دیگر نیز آن را حقیقت مرکب از سوگند و شهادت دانسته و هر یک بر مدعای خود ادله‌ای اقامه کرده‌اند.

در این مقاله پس از بررسی ادله هر سه گروه، با توجه به تفاوت‌های سوگند و شهادت با لعان و نظر به آثار خاصی که بر لعان مترتب است، این نتیجه بدست آمده است که لعان، هیچ یک از موارد ذکر شده نیست، بلکه خداوند متعال در فرض ادعای شوهر، مبنی بر زنای همسرش، شیوه‌ای را تحت عنوان لعان، برای نفی حد قذف از وی وضع نموده، که احکام و آثار خاصی بر آن مترتب است و در صورت نفی فرزند نیز آثار و احکام خاص خود را دارد. به عبارتی لعان، یک امر مستقل است و لزومی ندارد که یکی از شهادت یا سوگند و یا ترکیبی از هر دو باشد تا لازم آید احکام و آثار آن‌ها را داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: لعان، شهادت، سوگند، قذف، نفی ولد.

---

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۲/۰۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۵/۰۱/۲۵.

DOI: 10.22067/fiqh.v0i0.34598

۱ . نویسنده مسئول

مقدمه

هر چند شهادت و سوگند هر دو از ادله اثبات دعوا هستند، اما هر یک شرائط و احکام و آثار خاص خود را دارند. لذا اگر ثابت شود که لعان ماهیتاً شهادت است، تابع آن بوده و احکام و آثار آن را دارد، اما اگر سوگند بودن آن ثابت گردد، دارای احکام سوگند است. از جمله شرائط شهادت این است که شاهد باید مسلمان و عادل باشد، اما سوگند خورنده لازم نیست که مسلمان و عادل باشد. بنابراین اگر سوگند باشد، امکان وقوع لعان بین ذمیین نیز وجود دارد، اما اگر شهادت باشد و شهادت ذمی بین خودشان پذیرفته نشود یا مردی تازه مسلمان شده باشد و زن او به ذمه باقی مانده باشد و یا برعکس، لعان آن‌ها پذیرفته نمی‌شود و یا در صورتی که شهادت باشد، و قائل شویم که در شهادت اشاره مفهمه کفایت می‌کند، لعان اخرس پذیرفته می‌شود. ولی اگر سوگند باشد و قائل شویم که سوگند اخرس صحیح نیست، لعان وی پذیرفته نمی‌شود. حال بحث این است که لعان کدامیک از این دو است؟

لعان در لغت و اصطلاح

لعان مصدر باب مفاعله از ماده «لعن» و به معنای دور کردن و راندن از خیر است. (جوهری، ٦/ ٢١٩٦؛ ابن منظور، ٦/ ٣٨٧) هم چنین به معنای مباهله میان دو یا چند نفر به کار رفته است (ابن منظور، ١٣/ ٣٨٨).

لعان در اصطلاح فقهی عبارت است از ملاعنه‌ای که هریک از زن و شوهر برای ازاله حد قذف یا نفی ولد با تشریفات مخصوص نزد حاکم انجام می‌دهند (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۶ /۱۸۳).

در قانون مدنی ایران نیز همین اصطلاح بکار رفته، و از آن تعریف خاصی نشده و فقط در مواد ۸۸۲، ۸۸۳ و ۱۰۵۲ قانون مدنی به احکام و آثار آن اشاره شده و آن مواد عیناً مأخود از فقه اسلامی است.

ادله و احکام لعان

لعان مختص به اسلام بوده و دلیلی وجود ندارد که عمل لعان در جاهلیت صورت گرفته باشد. بنابراین لعان از احکام تأسیسی است (جوادعلی، ٥/ ٥٦٠).

فقها برای اثبات لعان به قرآن و روایات استناد کرده‌اند که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- **قرآن:**

از قرآن کریم به آیات شریفه زیر استدلال شده است:

«و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفت) متهم می‌کنند، و گواهانی جز خودشان ندارند، هر

یک از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است؛ و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد.» (نور: ۶-۷)[۱]

در شأن نزول این آیات گفته‌اند: هنگامی که رسول اکرم (ص) از جنگ تبوک بازگشت، «عویمر بن ساعده» نزد آن حضرت آمد و گفت: همسرم با «شریک بن سمحاء» زنا کرده و حامله شده!، رسول الله از وی روی برگرداند، عویمر سخن خود را تا چهار مرتبه تکرار کرد! حضرت به خانه رفت و این آیات نازل شد و آن دو زوج نزد رسول الله ملاعنه کردند (قمی، ۲/ ۹۸؛ فیض کاشانی، ۳/ ۴۲۰؛ حویزی، ۳/ ۵۷۷) خداوند متعال قبل از پرداختن به موضوع لعان در آیه ۴ می‌فرماید: «و کسانی که آنان پاکدامن را متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدعای خود) نمی‌آورند، آن‌ها را هشتاد تازیانه بزنید...»[۲]. (نور: ۴) خداوند با آیه ۶ کلیت حکم آیه ۴ را تخصیص زده و شوهر را از شمول این حکم خارج کرده و فرموده است: «و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفت) متهم می‌کنند، و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهند...»

شاید علت اینکه خداوند متعال حکمی جداگانه برای زن و شوهر بیان کرده و حکم لزوم احضار شهود را تخصیص زده، این باشد که زن و شوهر برای حفظ آبروی خود و خانواده، به راحتی همدیگر را متهم به این گونه اعمال نکنند. ضمن این که طلبیدن شاهد برای شهادت این کار نیز با حفظ آبروی آن‌ها منافات دارد؛ و از طرف دیگر غیرت مرد اجازه نمی‌دهد، همسرش را با کسی ببیند و عکس العملی نشان ندهد؛ بنابراین «لعان» به عنوان مناسب‌ترین راهکار بیان شده، و ادعای شوهر- با حفظ شرایط- به تنهایی نزد قاضی مورد قبول است (ابن عاشور، ۱۸/ ۱۳۰؛ مکارم شیرازی، ١٤/ ۳۸۳).

با توجه به نص آیه و شأن نزول آن، شوهر زن باید چهار مرتبه بگوید: «خداوند را شاهد می‌گیرم که در آنچه به همسرم نسبت دادم، از راستگویان هستم»؛ و در مرحله پنجم لازم است بگوید: «اگر در آنچه به همسرم نسبت دادم، از دروغگویان باشم، لعنت خدا بر من باد». و با گفتن این پنج جمله، ادعای خود را به اثبات می‌رساند (قمی، ۲/ ٦٩؛ فیض کاشانی، ۳/ ٤٢١؛ حویزی، ٥/ ٥٨٠).

اما از طرفی این احتمال نیز وجود دارد که مرد به دروغ ادعا کند و شهادت دهد، لذا خداوند حق لعان را برای زن نیز قرار داده، تا اتهام وارده از طرف شوهر را، با گفتن الفاظی از خود دفع نماید (فضل الله، ١٦/ ٢٤٣).

«آن زن نیز می‌تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که

---

۱. «و الذین یرمون أزواجهم ولم یکن لهم شهداء إلا أنفسهم فشهادة أحدهم أربع شهادات بالله إنه لمن الصادقین والخامسة أنّ لعنة الله علیه إن کان من الکاذبین»

۲. «و الذین یرمون المحصنات ثمّ لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ...»

آن مرد (در این نسبتی که به او می‌دهد) از دروغگویان است. و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد.»[1] (نور: ۸-۹).

مراد از«درء» دفع کردن چیزی است (جوهری، ۱/ ٤٨) و مراد از عذاب، حد زنا است؛ زیرا زن فقط به وسیله گفتن این پنج جمله می‌تواند خود را از اجرای حد «زنا» نجات دهد (علامه طباطبایی، ۱٥/ ۸۲؛ قمی، ۲/ ۱٦۷؛ فیض کاشانی، ۳/ ٤۲۱؛ حویزی، ۳/ ٥۸۰).

نکته‌ای که در آیات قابل تأمل است این که مرد در مرتبه پنجم برای خود طلب «لعنت» می‌کند، اما زن در مرتبه پنجم برای خود طلب «غضب» می‌نماید؛ دلیلش این است که «غضب» به مراتب بالاتر از «لعن» بوده و مستلزم کیفر و مجازات است؛ برخلاف «لعن» که تنها به معنای طلب دوری از رحمت الهی برای فرد است (مکارم شیرازی، ١٤/ ۳۸۳).

از نظر فقها پس از لعان، زن برای همیشه بر شوهر حرام می‌شود و ازدواج دوباره آن دو ممکن نیست و اگر موضوع لعان نفی فرزند باشد، فرزندی که مورد لعان واقع شده نیز متعلق به شوهر قلمداد نمی‌شود، همچنین حد از هر دو ساقط می‌شود، یعنی نه شوهر به دلیل قذف و اتهام زنا تازیانه می‌خورد و نه زن به دلیل زنا سنگسارمی‌شود (مؤمن سبزواری، ٥۸٦؛ قمی، ۲/ ۳٥٦؛ طباطبایی، ۱۱/ ۳٤۳).

۲ - روایات:

الف- زراره می‌گوید از امام صادق (ع) در مورد آیه والذین یرمون...(نور: ٦) سؤال شد، امام فرمود: در مورد کسی است که همسرش را قذف می‌کند، پس اگر او را قذف کند و سپس به دروغگویی خودش اقرار کند، حد می‌خورد و همسرش به او باز گردانده می‌شود و اگر پافشاری کند، بر علیه زنش چهار بار به نام خدا شهادت می‌دهد که از راستگویان است و در دفعه پنجم خودش را لعنت می‌کند، اگر از کاذبین باشد و اگر همسر می‌خواهد از خودش عذاب (حد) را دفع کند، چهار مرتبه به نام خدا شهادت می‌دهد که آن مرد از دروغگویان است و در دفعه پنجم غضب خداوند را می‌طلبد اگر مرد از راستگویان باشد؛ و اگر چنین نکند رجم می‌شود و اگر چنین کند حد از او برداشته می‌شود و برای همسرش تا روز قیامت حلال نمی‌شود.»[2] (طوسی، الاستبصار، ۳/ ۳۷۰؛ کلینی، ۱۱/ ۷٤۳).

این روایت مشتمل بر نحوه اجرای لعان بر اساس آیه شریفه و نیز برخی از احکام شرعی آن است.

---

۱. «ویدرأ عنها العذاب أن تشهد أربع شهادات بالله إنه لمن الكاذبين والخامسة أنّ غضب الله عليها إن كان من الصادقين»

۲. «عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن المثنی، عن زرارة، قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «و الذين يرمون أزواجهم و لم يكن لهم شهداء إلا أنفسهم»؟ قال: «هو القاذف الذی يقذف امرأته، فإذا قذفها، ثمّ أقرّ أنه كذب عليها، جلد الحد وردت إليه امرأته، وإن أبی إلا أن يمضی، فيشهد عليها «أربع شهادات بالله إنه لمن الصادقين» والخامسة يلعن فيها نفسه «إن كان من الكاذبين» فإن أرادت أن تدفع عن نفسها العذاب «و العذاب» هو الرّجم، شهدت «أربع شهادات بالله إنه لمن الكاذبين و الخامسة أنّ غضب الله عليها إن كان من الصادقين» فإن لم تفعل رجمت، وإن فعلت درأت عن نفسها الحد، ثمّ لاتحلّ له إلى يوم القيامة»

ب- ابن ابی یعفور از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود «مرد زن متعه‌ای را لعان نمی‌کند.»[1] (کلینی، ٦/ ١٦٦). این روایت بر عدم صحت لعان زن صیغه‌ای دلالت دارد.

ج- مروان ابن دینار از امام موسی کاظم (ع) در مورد علت عدم حلیت زن لعان شده برای شوهری که او را لعان کرده سؤال می‌کند که امام (ع) در جواب می‌فرمایند: «دلیل آن تصدیق قسم‌هایی است که آن دو به خدا خورده‌اند. (مجلسی، بحار الانوار، ١٠١/ ١٧٦)[2]

روایات دیگری نیز در کتب روایی وارد شده که به کیفیت اجرا و سایر احکام لعان اشاره دارد که به جهت رعایت اختصار از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم (طوسی، الاستبصار، ٣/ ٣٧٢؛ کلینی، ١١/ ٧٤٩-٧٥٣؛ ابن حمزه، ٨/ ١٨٦؛ قمی، ٥/ ٢٣٨-٢٤٧).

شهادت و سوگند در اصطلاح

برای روشن شدن ماهیت لعان، ابتدا لازم است شهادت و سوگند را تعریف کرده و شرایط آن‌ها را بیان نمائیم و سپس ادله هر دو گروه را ذکر کنیم:

الف- شهادت

برای شهادت تعاریف زیر ذکر شده است:

شهادت، اخبار توأم با قطع و جزم از وجود حقی برای غیر است که از سوی غیر قاضی به عمل می‌آید و به معنی علم وآگاهی و مشاهده است (قریشی، ٤/ ٧٣).

شهادت عبارت است از اخبار شخص از امری به نفع یکی از طرفین و به زیان دیگری (امامی، ٦/ ١٨٩).

شهادت اخبار از وقوع امور محسوس به یکی از حواس است، در غیر مورد اخبار به حقی به ضرر خود و به نفع غیر (زیرا در این صورت اسم آن اقرار است نه شهادت) (جعفری لنگرودی، ٧/ ٢٤٣).

شهادت عملی است که از آن تعبیر به اخبار از روی یقین شده و شرعاً اخبار قطعی از حقی است که برای دیگری لازم و ثابت و محقق شده است (صاحب جواهر، ٤١/ ٧).

وجه مشترک همه این تعاریف این است که شهادت اولاً اخبار به عمل یا قول دیگران است و به نفع یا ضرر خود فرد (شهادت دهنده) نیست و ثانیاً باید محسوس و مقطوع باشد.

ب- سوگند

---

١. «محمد عن أحمد عن ابن محبوب عن العلاء بن وزين عن ابن أبی یعفور عن أبی عبد الله ع قال: لا یلاعن الرَّجل المرأة التی یتمتع بها»

٢. «علی بن حاتم عن القاسم بن محمد عن حملان عن الحسین بن الولید عن مروان بن دینار عن أبی الحسن موسی ع قال: قلت لأی علة لا تحلّ الملاعنة لزوجها- الذی لاعنها أبداً- قال لتصدیق الأیمان لقولهما بالله»

سوگند یکی از روش‌های تأکید و محکم کردن خبر است. به عبارتی وقتی بخواهند به وجود امری به طور جدی خبر دهند، به آن سوگند می‌خورند، معادل عربی سوگند کلمات قسم، حلف (به فتح حاء) و یمین است (احمد بن فارس، ٥/ ٨٦) در کتاب «اسالیب القرآن و فنونه البلیغة»، می‌نویسد: «سوگند در نزد نحویان جمله‌ای است که با آن خبر مورد تأکید قرار می‌گیرد. حتی نحویان گفتار خداوند متعال: «و الله یشهد إنّ المنافقین لکاذبون» (منافقون: ۱) را سوگند شمرده‌اند؛ گرچه در آن اِخبار از گواهی دادن خداوند بر کذب منافقان است؛ اما چون برای تأکید خبر آمده، سوگند نامیده شده است.» (زرکشی، ۳/ ٤٠).

در تعریف سوگند گفته شده: «اعلام اراده‌ای است که به موجب آن شخصی خدا را شاهد صداقت خود در اظهارات و التزامات بیان شده می‌گیرد.» (فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیه علی المذهب الامامیه، ۳۱۳).

علامه طباطبایی می‌گوید: «سوگند آن است که خبر یا انشا را به چیزی که دارای شرافت و آبرو است به خاطر ارزش و اعتباری که دارد پیوند داده و گره بزنیم، به گونه‌ای که اگر خبر درست نباشد و در انشا، امر یا نهی امتثال نشود، کرامت و شرافت آن چیز لطمه بخورد و باطل شود؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: به جان خودم سوگند که زید ایستاده است، صدق این سخن را به شرافت زندگی و عمر خود پیوند داده‌ایم، به طوری که اگر خبر ما دروغ باشد، عمر ما فاقد شرافت و ارزش شده است. همچنین وقتی به شخصی بگوییم: به جان خودم سوگندت می‌دهم که این کار را برای من انجام ده، خواهش خود را به شرافت زندگی خود گره زده‌ایم، به گونه‌ای که اگر آن شخص این کار را انجام ندهد، شرافت زندگی و ارزش عمر ما را نادیده انگاشته است.» (طباطبایی، ۱/ ۲۲۵). در ماده ۲۸۱ ق.آ.م. آمده است: سوگند باید مطابق قرار دادگاه و با لفظ جلاله (والله- بالله-تالله) یا نام خداوند متعال به سایر زبان‌ها اداء گردد و در صورت نیاز به تغلیظ، دادگاه کیفیت ادای آن را از حیث زمان، مکان و الفاظ تعیین می‌نماید. در هر حال فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان در ادای سوگند به نام خداوند متعال نخواهد بود.

لازم به ذکر است که سوگند تنها وظیفه منکر نیست؛ بلکه در مواردی مدعی نیز می‌تواند برای فیصله دادن دعوا سوگند بخورد.

وجه مشترک همه تعابیر فوق این است که اولاً سوگند معمولاً برای اثبات ادعا یا دفع ادعا از خود (سوگند خورنده) است. ثانیاً سوگند فقهی و حقوقی باید مشتمل بر لفظ جلاله باشد.

تفاوت‌های شهادت با سوگند

تفاوت شهادت با سوگند در موارد زیر است:

۱- صفات شاهد و حالف:

یکی از مواردی که باعث تفکیک شهادت از سوگند می‌شود، شروطی است کـه بـرای شـاهد و حـالف ذکر شده است. فقها در سوگند خورنده فقط بلوغ و عقل و اختیار را شرط کرده‌اند. البته سوگند سفیه نیز فقط در خصوص دعاوی غیر مالی پذیرفته می‌شود. همچنین نباید حاکم شرع او را از تصـرف در امـوالش منـع کرده باشد. بنابراین سوگند خوردن بچه و دیوانه و کسی که مجبورش کرده‌اند، درست نیست. (جزیـری، ۲/ ۱۰۱؛ مغنیه، ٦/ ١٣٤) اما غیر از بلوغ و عقل و اختیار شرائطی در شاهد شرط شده که هیچ یـک در حـالف (سوگند خورنده) شرط نشده است. شروط اختصاصی ذکر شده برای شاهد عبارت‌اند از:

الف- اسلام

مشهور فقها قائل‌اند که شاهد باید مسلمان باشد. بنابراین شهادت کـافر -اگـر چـه کـافر ذمـی باشـد- پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا کافر متصف به «فسق» و «ظلم» است، و این دو صفت مانع از پـذیرفتن شـهادت او می‌شوند. (صاحب جواهر، ٤١/ ١٦) ولی شیخ طوسی با این نظر مخالف است و شـهادت اهـل ذمـه را بـه نفع و علیه همکیشانشان پذیرفته است. (جزیری، ۲/ ۹۹) ولی اکثر فقها اسلام را برای سوگند خورنده شرط ندانسته و سوگند کافر ذمی را جایز دانسته و او را به چیزی که به آن اعتقاد دارد، قسم می‌دهنـد (شـهیدثانی، مسالک الافهام، ٦/ ٢٠٤).

ب- طهارت مولد

مشهور فقهاء معتقدند که طهارت مولد در شاهد شرط است. لذا شهادت ولد الزنا قبول نیسـت، البتـه شهادت زنازاده در صورتی مردود است که حال او از نظر شرع ثابت شده باشد. (شهید ثانی، الروضة البهیه، ٦/ ١٢٣؛ مغنیه، ٦/ ٩٦) اما هیچ یک از فقها برای سوگند خورنده این شرط را ذکر نکرده‌اند.

ج-عدالت

از زمان علامه بین متأخران مشهور شده که عدالت ملکه‌ای نفسانی است که بـه تقـوی و مـروت وادار می‌کند. (علامه حلی، إرشاد الاذهان، ۲/ ١٥٦).

در صورتی که گناه صغیره دائمی باشد یا در اکثر مواقع انجـام شـود، شـهادت رد می‌شـود. (مغنیـه، ٦/ ٩٧). اما در سوگند عدالت شرط نیست و سوگند حالف و لو فاسق پذیرفته می‌شود؛ به گونه‌ای که بعد از آن حتی بینه نیز معتبر نخواهد بود؛ به خاطر عموم روایت هر کس بـه اسـم خـدا سـوگند بخـورد، حـرف او را تصدیق کنید (مغنیه، ٦/ ٩٦).

د- انتفاء تهمت در شاهد

مقصود از تهمت آن است که فرد با شهادت خود بخواهد نفعی را برای خود بدست آورد و یا ضرری را

از خود دور سازد، به عنوان مثال شهادت شریک برای شریک درباره مال مشترک که به نفع هر دو می‌باشد، پذیرفته نیست و درمورد دفع ضرر، شهادت عاقله بر جرح شهود جنایت مورد قبول نیست ولی در سوگند چنین شرطی نیست. (شهیدثانی، الروضة البهیه، ٦/ ۱۲۳؛ مغنیه، ٦/ ۹۸).

ه- عدم دشمنی دنیوی

به نظر می‌رسد این شرط یا یکی از مصادیق انتفاء تهمت است و یا یکی از مصادیق مزیل عدالت؛ نه شرط جداگانه. منظور از دشمنی و عداوتی که مانع شهادت است، دشمنی دنیوی است؛ نه دینی و راه شناخت آن این است که هر یک از دو دشمن با آگاهی از ناراحتی دیگری شادمان شوند.

۲- لزوم انتساب عمل یا موضوع به حالف در سوگند

یکی از فرق‌های شهادت با سوگند این است که در سوگند مدعی یا مدعی علیه در صورتی می‌تواند تقاضای سوگند از طرف دیگر کند که عمل یا موضوع دعوا منتسب به وی باشد. بنابراین، در دعاوی صغیر و مجنون نمی‌توان سوگند را به ولی یا وصی یا قیم متوجه کرد، مگر نسبت به اعمال صادره از شخص آن‌ها، آنهم مادامی که به ولایت یا وصایت یا قیمومت باقی باشند (جزیری، ۲/ ۱۰۱؛ مغنیه، ٦/ ۱۳٤).

۳- لزوم مباشرت در ادای سوگند:

ادای سوگند قائم به شخص است و سوگند یادکردن، نیابت بردار و قابل توکیل نیست و وکیل نمی‌تواند به جای موکل سوگند یاد کند؛ اما در شهادت امکان شهادت بر شهادت وجود دارد. (جزیری، ۲/ ۱۰۱).

سوگند یا گواهی بودن لعان

فقهای اسلام در مورد سوگند یا گواهی بودن لعان اختلاف نظر دارند. گروهی از فقها لعان را شهادت و گروه دیگر آن را سوگند می‌دانند و برخی آنرا سوگند مؤکد به شهادت دانسته‌اند و هریک برای ادعای خود ادله‌ای اقامه کرده‌اند که لازم است مورد بررسی قرار گیرد:

الف- ادله قائلین به شهادت بودن لعان

برخی از فقها از جمله ابن جنید، (اسکافی، ۲۸۰) و ظاهر نظر محقق حلی (محقق حلی، شرائع الاسلام، ۳/ ۷٤) لعان را شهادت می‌دانند و در اثبات مدعای خود به ادله زیر تمسک کرده‌اند:

۱-قول خداوند متعال در آیه شش سوره نور: در آیات چهارم تا نهم سوره نور خداوند متعال پنج بار از کلمه شهادت استفاده می‌کند، در آیه چهار ثبوت زنا را منوط به وجود چهار شاهد دانسته و در صورت نبودن شهود حد قذف را بر مدعی ثابت می‌داند، سپس در آیه ٦ این حکم را تخصیص زده، می‌فرماید: «... و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفت) متهم می‌کنند، و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک

از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است؛ لذا از لعان به شهادت تعبیر شده است.

در پاسخ به این استدلال می گوییم در زبان عرب گاهی مواقع از یمین به شهادت تعبیر می‌شود. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۰/ ۲۴۰؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ۲/ ۹۸) مانند کلمه شهادت درآیه «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند می‌گویند: «ما شهادت می‌دهیم که یقینا تو رسول خدایی!» خداوند می‌داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند). (منافقون: ۱)[1] دلیل ما بر این که شهادت در این آیه به معنای سوگند می‌باشد این است که خداوند در آیه بعد می‌فرمایند: «آن‌ها سوگندهایشان را سپر ساخته‌اند تا مردم را از راه خدا باز دارند، و کارهای بسیار بدی انجام می‌دهند!» (منافقون: ۲) [2] بنابراین در این جا از سوگند به شهادت تعبیر شده است. لذا صرف تعبیر از لعان به شهادت در آیه شش سوره نور دلیل بر این نیست که لعان حقیقتاً شهادت اصطلاحی فقهی و حقوقی باشد.

۲- مضمون روایت منقول از امام علی (ع) است که فرمودند: «بین چهار گروه از زنان و شوهرانشان ملاعنه نیست؛ بین مرد آزاد و زن برده، و زن آزاد و مرد برده و بین مرد مسلمان و زن یهودی و (مرد مسلمان و زن نصرانی)» (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۰۱/ ۱۷۵). [3]

از این روایت استفاده می‌شود که لعان شهادت است؛ زیرا سوگند از کافر، بنده و غیره پذیرفته می‌شود، اما به حکم این روایت لعان آن‌ها صحیح نیست.

در پاسخ به این استدلال می گوییم (بر فرض صحت سند حدیث،) مدلول آن با عموم آیه لعان و سایر احادیث صحیح و حسن منافات دارد. (فاضل مقداد، کنز العرفان،۴۴۴/۲) لذا به منظور جمع این خبر با سایر اخبار این باب به دو طریق می‌توان عمل نمود: ۱- آن را حمل بر تقیه نماییم. ۲-بگوییم مراد این حدیث این است که به مجرد قذف، بین یهودی و مسلمان یا حر و بنده لعان ثابت نمی‌شود، بلکه در قذف یهودی توسط مسلمان یا امه توسط حر اگر قاذف ملاعنه نکند فقط تعزیر می‌شود (طوسی، الاستبصار، ۳/ ۳۷۵) که در هر دو صورت، این حدیث برای اثبات شهادت بودن لعان قابل استناد نیست. ضمن این که ممکن است به خاطر این که لعان هیچ یک از شهادت و لعان نیست، بین آن‌ها لعان صحیح نمی‌باشد.

---

۱. «إذا جاءک المنافقون قالوا نشهد إنک لرسول الله و الله یعلم إنک لرسوله و الله یشهد إن المنافقین لکاذبون.»

۲. «اتخذوا أیمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله.»

۳. «ابن طریف عن ابن علوان عن الصادق ع عن أبیه عن علی صلوات الله علیهم قال: أربع لیس بینهم لعان- لیس بین الحر و المملوکة لعان- و لا بین الحرة و المملوک لعان- و لا بین المسلم و النصرانیة و الیهودیة لعان.»

۳-مضمون روایت محمد بن سلیمان از امام باقر (ع) که به امام عرض می‌کند؛ چگونه است که هر گاه مرد همسرش را قذف کند و بگوید دیدم، به این معنی است که شهادت او چهار شهادت حساب می‌شود ولی در مورد غیر شوهر چنین نیست. امام فرمودند: هر گاه زوج همسرش را قذف کند و بگوید دیدم، به این معنی است که شهادت او چهار شهادت به نام خداست. و اگر بگوید ندیدم به او گفته می‌شود بینه اقامه کن و اگر بینه نیاورد، مانند دیگران حد می‌خورد.[۱] (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۳/ ۵۳۹)

بنابراین این روایت لعان را جایگزین شهادت دانسته و علاوه بر این دیدن هم شرط شده که خود دلیلی بر سوگند نبودن لعان است.

در جواب این دلیل می‌توان گفت: اولاً؛ در زبان عرب گاهی مواقع سوگند را با لفظ شهادت مورد استفاده قرار می‌دهند و در این روایت هم ممکن است مراد از شهادت معنای واقعی آن نباشد. ثانیاً؛ این حدیث مجهول (مجلسی، ملاذ الاخیار، ۱۳/ ۳۷۰) و سند آن ضعیف است. (همو، مرآة العقول، ۲۴/ ۲۴۱) ثالثاً؛ مضمون روایت دقیق و کامل نیست، زیرا صرف ادعای مرد مبنی بر مشاهده عمل زنا توسط زن جایگزین چهار شاهد نیست و اگر پس از این ادعا، چهار بار به اسم خداوند قسم نخورد، لعان صورت نمی‌گیرد و حد قذف بر او ثابت می‌شود.

۴- زنا با چهار بار اقرار یا چهار بینه ثابت می‌شود. ولی در این مورد خاص در صورتی که مردی زن خود را لعان کند و زن اقرار کند، با یک بار اقرار زنا ثابت می‌شود. بنابراین دلالت می‌کند که خود اقرار موجب ثبوت زنا نشده است. بلکه شهاداتی که از مرد صادر شده، موجب ثبوت زنا شده است. و قول خداوند متعال (و یدرؤا عنها العذاب) نشانگر این است که حد برای زن ثابت شده است (زیرا کلمه درء به معنای برداشتن حدی است که ثابت شده است) و به همین دلیل اگر زن نکول کند، رجم ثابت می‌شود، و همه این‌ها دلالت می‌کند که لعان شهادتی است که حد را ثابت می‌کند. ولی از آنجایی که زن نیز می‌تواند با شهادت خود حد را ساقط کند هر دو شهادت با هم تعارض می‌کنند، و شبهه ای بوجود می‌آید که حد را نفی می‌کند، بنابر این حاکم از صدور حکم امتناع می‌کند. و در صورتی که زن لعان نکند. چه اقرار کند و چه نکول نماید، حد بر او ثابت می‌شود (اسدی حلی، ۴/ ۲۷).

در پاسخ به این استدلال نیز می گوییم چهار بار شهادت در فرضی لازم است که مدعی شخصی غیر از شوهر باشد، ولی در مورد لعان صورت مسئله فرق می‌کند و شوهر مدعی زنای همسر خود است و لذا

---

۱. «عن محمد بن سلیمان عن أبی جعفر الثانی ع قال قلت له جعلت فداک کیف صار الرجل إذا قذف امرأته کانت شهادته أربع شهادات بالله فإذا قذفها غیره أب أو أخ أو ولد أو غریب جلد الحد أو یقیم البینة علی ما قال فقال قد سئل جعفر بن محمد ع عن ذلک فقال إن الزوج إذا قذف امرأته فقال رأیت ذلک بعینی کانت شهادته أربع شهادات بالله و إذا قال إنه لم یره قیل له أقم البینة علی ما قلته و إلا کان بمنزلة غیره... »

خداوند حکم مستقلی برای این فرض بیان نموده است، به عبارت دیگر این خصوصیت خود دلیل بـر ایـن است که لعان به حکم شرع به موازات شهادت و سوگند دلیل مستقلی برای اثبات حد زنا است.

۵-اصل در دعوی این است که اثبات به واسطه شهادت به عهده مدعی و اثبات بـه واسـطه سـوگند بـه عهده منکر باشد. لذا به واسطه لعان مرد (در صورتیکه زن لعان نکند) حد بر زن جـاری می‌شـود. بنـابراین لعان شهادت مستقلی است که از جانب مرد واقع شده است و به همـین دلیـل اسـت کـه در بـاب دعـاوی شهادت با مدعی شروع می‌شود و بعد منکر از باب دفع، شاهد می‌آورد (اسدی حلی، ۴/ ۲۷).

پاسخ این استدلال همان پاسخ استدلال قبلی است.

ادله قائلین به سوگند بودن لعان

برخی از فقها از جملـه شـیخ طوسـی (المبسـوط، ۲/ ۲۳۶) ابـن ادریـس (۲/ ۷۰۵) و علامـه حلـی (مختلف الشیعه، ۳/ ۹۲) لعان را سوگند می‌دانند و به ادله زیر تمسک می‌کنند:

۱-لزوم استفاده از صیغه «بالله» به واسطه قول خداوند متعال «و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد. سوره نور، آیه ۶» و این نشانگر این اسـت کـه لعـان بایـد مشتمل بر نام خدا باشد و صیغه مخصوصی که در لعان «اشهد باللـه» بکـار مـی‌رود، یکـی از صـیغه‌های سوگند است. (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۷/ ۴۴۳؛ ابن ادریس، ۲/ ۷۰۳) درحالی که در شـهادت لفـظ مخصوصی شرط نشده است.

۲-روایت عکرمة بن عباس از پیامبر اکرم (ص): که در مـورد لعـان بـین هـلال بـن امیـه و همسـرش می‌فرماید: «اگر سوگندها نبود، من با وی کار داشتم.» (و بر او حد جاری می‌کردم.) (نـوری، ۱۵/ ۴۴۰)[1] در این روایت پیامبر اکرم (ص) در مورد لعان از لفظ ایمان استفاده کرده اسـت (ابـن ادریـس، ۲/ ۷۰۵) و این بر سوگند بودن لعان دلالت دارد.

۳-چنان که گفته شد، در شاهد عدالت، عدم تهمت، اسلام و... معتبر است، ولی در متلاعنـین چنـین اموری شرط نیست. چنان که در سوگند هم این امور شرط نیسـت. پـس لعـان سـوگند اسـت نـه شـهادت (طوسی، الخلاف، ۵/ ۲۸؛ شهیدثانی، مسالک الافهام، ۷/ ۲۱۵).

البته در مورد شرط اسلام بین فقها اختلاف نظر وجود دارد و برخی اسلام را شرط دانسته‌اند. (حـایری، ۱۲/ ۱۴۸۹) شاید دلیل آن‌ها همان روایت ابن علوان باشد که سوگند میـان چنـد گـروه از جملـه کـافران را

۱. «روی عکرمة عن ابن عباس:..... فقال النبی ص لو لا الإیمان لکان لی و لها شأن»

صحیح ندانست. اگر دلیل این گروه روایات باشد، عدم قبول شهادت با دلیل خاص خارج شده، اما بـه هـر حال سایر شرائط شاهد را ندارد.

۴-اصل مساوی نبودن زن و مرد در شهادت به زنا، باعث می‌شود که لعـان را سـوگند بـدانیم؛ بـا ایـن توضیح که در بحث اثبات زنا، شهادت زن بر خلاف مرد به هیچ وجه قابل قبول نیست؛ اما در لعـان چنـین قانونی وجود ندارد و هر دو می‌توانند لعان کنند و هر یک از زن و مرد درآن مساوی هسـتند (علامـه حلـی، قواعد الاحکام، ۷/ ۴۴۳؛ حلی، فی فقه آل یاسین، ۲/ ۱۶۰؛ ابن ادریس، ۲ /۷۰۵).

۵-لعان را می‌توان با مکان و زمان تغلیظ نمود و این امر صرفاً در قسم وجود دارد. (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۷/ ۲۱۴؛ طوسی، الخلاف، ۵/ ۲۳). در پاسخ به استدلال به روایت عکرمه می‌گوییم این روایت به دلیل این که صاحب مستدرک آن را از کتاب عوالی اللئالی نقل کرده قابل استناد نیست. در پاسـخ بـه همـه استدلالات فوق می‌گوییم: اولاً همان طور که لعان در برخی احکام و شرائط با قسم شباهت دارد، در برخی از احکام و شرائط دیگر نیز با شهادت شباهت دارد. ثانیاً اینکه در شرع دو چیـز احکـام و شـرائط مشـترکی دارند، دلیل بر تساوی آن دو نیست. و به استناد یک حکم جزئی نمی‌توان ماهیت امری را تعیین نمود. ثالثاً لعان با سوگند تفاوت‌های اساسی دارد که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود.

تفاوت‌های سوگند با لعان

اگر شخصی به اسم الله سوگند بخورد، سوگند منعقد می‌شود، ولی امکان بازگشت از سـوگند و حنـث سوگند از نظر شرعی وجود دارد و در این صورت آثار سوگند، منتفی می‌شود و فقط بر حالف کفاره واجـب می‌شود. (محقق حلی، مختصر النافع، ۳/ ۳۶؛ فخر المحققین، ایضاح الفوائـد، ۴/ ۵) امـا پـس از اتمـام لعان اگر یکی از طرفین خود را تکذیب کند، لعان باطل نمی‌گردد. دلیل این امـر اجمـاع امامیـه و روایـات (طوسی، الخلاف، ۵/ ۲۸) از جمله روایتی است که از حضرت علی (ع) و امام صادق (ع) نقـل شـده کـه می‌فرمایند: «اگر دو نفر با هم نزد امام لعان کردند، از هم جدا می‌شوند و هرگز با نکاح به هـم نمی‌رسـند و برای آن‌ها حلال نیست که با هم اجتماع (خلوت) کنند.» (نوری، ۴/ ۴۱۳)[1] این روایت بر عدم جواز رجوع متلاعنین به طور دائم دلالت دارد. بنابراین اگر یکی از طرفین خود را تکذیب کند، دو فرض متصور است:

الف- لعان بر زنا باشد: در این صورت زوجیت بر نمی‌گردد؛ چون هیچ دلیل شرعی‌ای برای بازگشـت حرمت ابدی ناشی از لعان وجود ندارد. حال اگر تکذیب کننده مرد باشد؛ حد قذف بر او جاری می‌شـود و اگر زن باشد، حد زنا بر او جاری می‌شود (طوسی، الخلاف، ۵/ ۲۸).

۱. «عن أمیر المؤمنین و أبی عبد الله ع أنهما قالا: إذا تلاعن المتلاعنان عند الإمام فرق بینهما فلم یجتمعا بنکاح أبدا و لا یحل لهما الاجتماع»

ب- لعان بر نفی ولد باشد: در این صورت نیز با رجوع هر کدام آثار لعان بر نمی‌گردد؛ یعنی رابطه پدر و فرزندی، توارث، حق حضانت و... بر نمی‌گردد. (طوسی، الخلاف، ۵/ ۲۸) آری با تکذیب پـدر برخـی احکام بر وی تحمیل می‌شود، مثلاً نفقه فرزند بر پدر واجب می‌شود یا پسر از مال پدر ارث می‌برد، اما این به خاطر امکان رجوع از لعان نیست، بلکه به خاطر این است که این تکذیب، اقرار پدر به نفع پسر اسـت و اقرار عقلا بر علیه خودشان جایز است.

به عبارت دیگر آثار لعان به صرف لعان ثابت شده است و اصل استصحاب اقتضا می‌کنـد کـه پـس از تکذیب پدر، این آثار به قوت خود باقی بماند و از آن‌جا که قاعده اقرار بر اصل استصحاب حکومـت دارد، این حکومت موجب می‌شود صرفاً وظایفی که بر عهده پدر ملاعن است، بازگردد. اگـر تکـذیب کننـده زن باشد؛ لازمه اعتراف زن نیز نفی ولد مجدد است؛ پس همان نتیجه‌ای که از لعان حاصل شده، باقی می‌ماند ولی زن حد زنا نمی‌خورد؛ زیرا اعتراف به نفی ولد، اعتراف به زنا نیست (طوسی، الخلاف، ۵/ ۲۸).

در سوگند در صورتی که طرف دعوی بمیرد و ماهیت دعوی مالی باشد، در صورتی که میت یک شاهد داشته باشد، وارث می‌تواند سوگند بخورد، بنابراین وارث جانشین میت می‌شـود. و در صـورتی کـه مـدعی ادعا کند که وراث نسبت به حق علم دارند؛ وارث می‌تواند سوگند بخورد که مـن چیـزی نمـی‌دانم و نبایـد برچیز دیگری سوگند بخورد؛ چون یکی از شرایط سوگند قطع به موضوع است و امکان دارد او بـه موضـوع یقین نداشته باشد. (محقق حلی، شرائع الاسلام، ۴/ ۸۰)

همچنین اگر مدعی بر علیه میت بینه بیاورد؛ علاوه بر بینه سوگند نیز بر مدعی لازم است، در غیـر ایـن صورت حقی برای مدعی ثابت نمی‌شود. (طوسی، الرسائل العشر، ۳۳۴) دلیل ما روایت عبـدالرحمن بـن ابی عبدا... از امام موسی کاظم (ع) است که می‌فرماید: «هر گاه شخصـی علیـه شـخص دیگـری ادعـای حقی کند... و آن شخص مرده باشد و بینه بر علیه او اقامه کند، بر مدعی است که علاوه بر بینه به اسم اللـه سوگند بخورد و در غیر این صورت حقی برای مدعی ثابت نمی‌شود» (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۳/ ۶۳-۶۴).[۱]

بنابراین، سوگند خوردن هم بر علیه مرده و هم از طرف وراث او و به نفع مرده امکان دارد.

ولی در مورد لعان دو حالت متصور است:

۱- قبل از لعان، مرد فوت کند، در این صورت لعان ساقط می‌شود و زن از مرد ارث می‌برد و عده بـر او لازم است (فاضل هندی، ۸/ ۳۲۸) زیرا سببی برای انتفای زوجیت وجود ندارد. لذا زوجیت و تمامی آثـار

۱. «عن عبد الرحمن بن أبی عبد الله قال قلت للشیخ یعنی موسی بن جعفر ع أخبرنی عن الرجل یدعی قبل الرجل الحق ......فإن کان المطلوب بالحق قد مات و أقیمت علیه البینة فعلی المدعی الیمین ..... و إلا فلا حق له....»

مترتب بر آن به قوت باقی خواهد ماند.

۲- قبل از لعان زن بمیرد. در این صورت دو حالت متصور است:

حالت اول: لعان بر زنا باشد؛ در این مورد بین فقها اختلاف نظر است؛ برخی از جمله شیخ طوسی در کتاب الخلاف آن را جایز دانسته و می‌گوید: روایات از جمله روایت ابی بصیر از امام صادق (ع) دلالت دارد که «اگر مردی از خانواده زن جانشین او شود و مرد را لعان کند، مرد از زوجه مرده‌اش ارث نمی‌برد و اگر همه اولیای زن امتناع کنند، مرد از همسرش ارث می‌برد.»(طوسی، الخلاف، ۸/ ۱۹۱) و روایت زید بن علی از پدرانش از امام علی (ع) که می‌فرماید: «هرگاه مردی همسرش را قذف کند و خارج شود و پس از بازگشت همسرش مرده باشد، مرد بین دو چیز مخیر است: اگر بخواهد خود را به گناه ملزم کند و حد بر او جاری شود و میراث زن را بگیرد و در غیر این صورت یکی از نزدیکان زن او را لعان کند، و مرد از زن ارث نمی‌برد» (حرعاملی، ۲۲/ ۴۳۵).[۱]

بنابراین؛ روایات برخلاف قاعده اولیه است و مضمون آن این است که اگر کسی از خانواده زن حاضر به انجام لعان باشد، مرد بین لعان و میراث مخیر است و اگر لعان کند، حد نمی‌خورد ولی از زن ارث نمی‌برد، در غیر این صورت از همسرش ارث می‌برد و حد قذف بر او جاری می‌شود (ابن حمزه، ۵/ ۲۹).

گروه دیگری از فقها معتقدند لعان به واسطه مرگ زن ساقط می‌شود (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۶/ ۲۱۴؛ علامه حلی، تحریر الاحکام الشرعیه، ۴/ ۱۳۶)؛ زیرا زوجیت به واسطه موت زایل شده است (کیدری، ۴۲) و ارث با موت مستقر شده و دلیلی بر سقوط آن پس از لعان مجدد وجود ندارد. لذا حق مطالبه حد قذف به وراث زن می‌رسد؛ زیرا چیزی که حد قذف را ساقط کرده باشد، وجود ندارد. (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۶/ ۲۱۴) و مرد صرفاً برای سقوط حد می‌تواند لعان کند؛ هرچند وارث حضور نداشته باشد (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۶/ ۲۱۴؛ علامه حلی، تحریر الاحکام الشرعیه، ۲/ ۵۳۱). به این جهت که لعان دو اثر در بردارد؛ یکی سقوط حد قذف از مرد و دیگری ثبوت حد زنا بر زن و موت زن فقط موجب زایل شدن اثر دوم نسبت به خودش می‌شود و اثر اول بر جای خود باقی است (صاحب جواهر، ۱۱/ ۳۴). ولی انتفای نسب و توارث مترتب بر لعان طرفین است و چون پس از مرگ امکان لعان توسط زن وجود ندارد، این احکام به جای خود باقی است (عاملی، ۲/ ۲۴۰).

لعان توسط ورثه زن ممکن نیست و روایات دال بر این موضوع قابل عمل نیست؛ زیرا روایت اول، مرسل (علامه حلی، مختلف الشیعه، ۷/ ۴۵۱) و روایت دوم ضعیف است. (محقق حلی، نکت النهایه، ۲/

---

۱. «عن زيد بن علی عن آبائه عن علی ع فی رجل قذف امرأته ثم خرج فجاء و قد توفيت- قال يخير واحدة من ثنتين- يقال لـه إن شئت ألزمت نفسک الـذنب «۴»- فيقام عليک الحد و تعطى الميراث و إن شئت أقررت- فلاعنت أدنى قرابتها إليها و لا ميراث لک.»

۴۵۷) زیرا دو نفر از راویان زیدیه هستند. (علامه حلی، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ۷/ ۴۵۱) به علاوه برخی معتقدند شیخ این روایت را به خاطر اعتقاد به آن نقل نکرده، بلکه صرفاً به منظور نقل روایت بوده است. سایر فقهای ما نیز از جمله شیخ مفید و سید مرتضی آن را بیان نکرده‌اند (محقق حلی، مختصر النافع، ۲/ ۷۰۳). ضمن این که این روایات خلاف قاعده هستند؛ از این جهت که لعان شرعاً بین زوجین است و به غیر زوجه سرایت نمی‌کند و بعید است که مراد از لعان وارث یا خویشاوندان در روایات، لعان حقیقی و بیان صیغه لعان از طرف نزدیکان زن باشد، بلکه مراد لزوم حضور نزدیکان زن است (ترحینی عاملی، ۷/ ۳۰۲)؛ زیرا غالباً وارث بر فعل مورث یقین ندارد و ادعای وارث مبنی بر عدم علم به فعل میت، صورت شرعی لعان را ندارد.

عده‌ای دیگر معتقدند شیخ ابتدا به مضمون این روایات فتوا داده و سپس در کتاب مبسوط و خلاف از آن رجوع کرده است (فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ۳/ ۴۵۳).

حالت دوم: لعان بر نفی ولد باشد. در این صورت مرد می‌تواند برای نفی ولد ملاعنه کند؛ زیرا فرزند به او ملحق است و موت زن سبب زوال نسب نمی‌شود و تنها راه مرد برای نفی فرزند، لعان است. (علامه حلی، تحریر الاحکام، ۴/ ۱۳۶) و پس از نفی ولد، توارث و سایر حقوق و احکام بین پدر و فرزند منتفی می‌شود (طوسی، المبسوط، ۵/ ۳۰۳)؛ اما توارث بین زوجین منتفی نمی‌شود (کیدری، ۴۶۲).

فقها، حتی کسانی که صراحتاً لعان را سوگند می‌دانند (طوسی، الخلاف، ۵/ ۱۰۸) فقط در صورتی که دعوی مالی باشد، یا هدف از آن امر مالی باشد، سوگند را مثبت دعوی می‌دانند (طوسی، المبسوط، ۷/ ۲۴۹؛ ابن حمزه، ۲۱۸؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ۴/ ۲۶۹؛ مؤمن، ۲/ ۷۷۰)؛ به عبارتی سوگند مختص دعاوی مالی است، اما لعان صرفاً در مورد ادعای زنا و نفی ولد از طرف شوهر قابل اجرا است ولاغیر.

دلیل قائلین به شهادت و سوگند بودن لعان

برخی نیز لعان را مرکب از سوگند و شهادت یا شهادت مؤکد به سوگند دانسته و به ادله‌ای استناد کرده‌اند که مهم‌ترین آن قول خداوند متعال در آیه ۶ سوره نور است که پس از این که در آیه چهارم اثبات زنا را منوط به وجود چهار شاهد دانسته، در آیه ۶ این حکم را تخصیص زده و می‌فرماید: «و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد» در این آیه لعان جانشین شهادت شده است و علاوه بر شهادت سوگند را نیز لازم دانسته، اما این سوگند اثبات کننده نیست، بلکه برای دفع شبهه است؛ بنا براین، لعان شهادتی است که با سوگند تاکید می‌شود؛ زیرا اصل استعمال لفظ در معنای

حقیقی آن است (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۱۰/ ۲۴۰) و شهادت زن و شوهر بـرای اثبـات یـا رفـع حـد کفایت می‌کند و لزوم سوگند صرفاً به منظور دفع تهمت است؛ چون در حق خودش شهادت داده و چنانکه می دانیم یکی از شرایط قبول شهادت این است که برای شاهد نفعـی نباشـد. و سـوگند خـوردن بـرای رفـع تهمت است (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۷/ ۴۴۳؛ اسدی حلی، ۴/ ۲۷).

در پاسخ به این استدلال می‌گوییم چنانکه گفته شد؛ در زبان عربی گاهی لفظ شهادت بـه جـای قسـم بکار می‌رود، و اصالة الحقیقة زمانی قابل استناد است که قرینه‌ای بر استعمال لفظ در مجاز وجـود نداشـته باشد، در حالی که در این آیه احکام و شرایط خاصی که در شـهادت وجـود دارد، لحـاظ نشـده اسـت. در نتیجه لفظ شهادت در معنای حقیقی خود استعمال نشده اسـت (فاضـل هنـدی، ۸/ ۳۳۳) بنـابراین هـیچ دلیلی بر شهادت بودن لعان وجود ندارد. همچنین آن گونه که گفته‌اند (شـهیدثانی، مسـالک الافهـام، ۱۰/ ۲۴۰؛ کاظمی، ۴/ ۱۱۴؛ جزیری، ۴/ ۲۱۴) لعان سوگند مؤکد به شهادت نیز نیست. زیرا هرچنـد لعـان در برخی از شرایط با سوگند شباهت دارد، اما از حیث آثار و احکام مترتـب بـر آن بـا سـوگند متفـاوت اسـت (شیرازی، ۲/ ۸۷).

لعان امری مستقل

با توجه به پاسخ‌هایی که به ادله اقوال سه گانه در باب ماهیت لعان داده شد، روشن گردید که دلیل قائل قبولی بر سوگند یا شهادت یا تلفیقی بودن لعان وجود ندارد، بنابراین ممکن است لعان به موازات شهادت و سوگند دلیل مستقل باشد؛ هر چند در برخی از اجزا، احکام و آثار با آن ادله دیگر، شباهت داشته باشد، زیرا اولاً بین هر یک از سوگند و شهادت با لعان تفاوت‌هایی وجود دارد، که به آن‌هـا در لابـلای پاسـخ بـه ادلـه اشاره گردید. این تفاوت را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

الف- تفاوت‌های لعان با سوگند: ۱- سوگند مخصوص دعاوی مالی است، اما لعـان در دعـوای مـالی استفاده نمی‌شود. ۲- در سوگند امکان رجـوع وجـود دارد و بـا رجـوع از سـوگند آثـار مترتـب بـر آن زایـل می‌شود، در حالی که پس از لعان در صورت تکذیب هر یک از طرفین، آثار لعـان بـار نمی‌گـردد، مگـر در لعان نفی ولد که پس از تکذیب پدر، حقوق فرزند بر عهده پـدر ثابـت می‌شـود، کـه ایـن هـم بـه واسـطه حکومت قاعده اقرار است، ۳- سوگند به نفع یا به ضرر میت تحت شرایطی ممکن است ولی لعان از طرف میت بنا بر نظر اکثر فقها ممکن نیست، مگر در نفی ولد که از این موضوع استثنا شده است.

ب- تفاوت‌های لعان با شهادت: بین شهادت و لعان هم از جهت شرائط ذکر شده برای لاعن و شاهد و هم از جهت آثار و احکام، نظیر لزوم تعدد شاهدان تفاوت‌هایی وجـود دارد کـه بـه برخـی از آن‌هـا اشـاره

گردید.

ج- تفاوت لعان با شهادت و سوگند: ۱- لازم نیست که شهادت و سوگند حتماً در حضور حاکم باشد، بلکه اگر در حضور وکیل حاکم یا فرد موثقی باشد کفایت می‌کند، اما لعان احوط آن است که در حضور حاکم انجام شود (امام خمینی، ۲/ ۳۶۱). ۲-لعان از نظر کیفیت اجرا با شهادت و سوگند بسیار متفاوت است. چنان که سوگند و شهادت را یک نفر انجام می‌دهد، اما لعان دو طرفی است. هر چند اگر زن از لعان خودداری کند، صرفاً آثار لعان بر مرد بار می‌شود. و تفاوت در کیفیت اجرا، شاهد بر تفاوت در ماهیت است. ۳- شهادت و سوگند هر دو غالباً فقط مثبت دعوا هستند، اما لعان در کنار اثبات دعوا، حد مترتب بر دعوا را بر می‌دارند.

ثانیاً هر چند لعان در چهار بار اول مشتمل بر لفظ شهادت و متضمن لفظ جلاله (سوگند) می‌باشد، اما در بار پنجم مشتمل بر لفظ لعنت یا غضب است که برای نفرین بکار می‌رود. لذا لعان اگر ظاهراً مرکب از شهادت و سوگند باشد، مشتمل بر نفرین نیز خواهد بود و این نیز نشانه این است که لعان امر مستقلی است.

ثالثاً لعان از برخی جهات به اقرار نیز شبیه است، بویژه نسبت به مرد، زیرا با لعان مرد اقرار به عدم استحقاق ارث و غیره دارد. لذا اگر به صرف این که چیزی دارای برخی از اجزا، احکام و آثار مشترک با امری است، ان چیز را عین آن قرار دهد، باید از جهتی لعان را اقرار نیز بدانیم، در حالی که احدی به این امر قائل نشده است. ضمن این که این گونه تنظیر قیاس مستنبط العله است که از نظر امامیه پذیرفته نیست.

بنابراین؛ لعان امری مغایر با شهادت و سوگند است. لذا ممکن است مراد فقها از سوگند بودن یا شهادت بودن لعان، سوگند و شهادت به معنای اصطلاحی آن که دارای شرائط خاصی است، نباشد، بلکه به خاطر شباهت‌هایی که بین سوگند و شهادت و لعان در برخی الفاظ، شرائط و احکام وجود دارد، مجازاً یا مسامحه از آن به سوگند و شهادت تعبیر شده باشد (طوسی، المبسوط، ۵/ ۳۰۳؛ همو، تهذیب الاحکام، ۵/ ۱۳؛ اسدی حلی، ۴/ ۲۷). اگر گفته شود در روایات از قول نبی مکرم اسلام آمده است: «من فقط بر اساس شهادت‌ها و قسم‌ها بین شما قضاوت می‌کنم»(کلینی، ۷/ ۴۱۴)[1] و حرف انما بر حصر امارات قضایی در شهادت یا سوگند دلالت دارد. لذا لعان را نمی‌توان دلیل مستقل از شهادت و سوگند دانست، در جواب می‌گوییم: مراد از بینه و یمین دلیل است، یعنی من بر اساس ادله بین شما حکم می‌کنم. این دلیل ممکن است شهادت باشد، ممکن است سوگند باشد، ممکن است لعان باشد. به عبارتی دو مصداق بارز و معروف دلیل را ذکر کرده، ولی مراد ایشان خود دلیل است. نه فقط همان دو مصداق از دلیل. دلیل ما این

۱. «عن ابن أبی عمیر عن سعد بن هشام بن الحکم عن أبی عبد الله ع قال قال رسول الله ص إنما أقضی بینکم بالبینات و الأیمان.»

است که برخی از موارد از امارات قضایی محسوب می‌شوند و قاضی بر اساس آن‌ها حکم می‌کند، مثل اقرار، ولی از بینه و سوگند نیستند، یا اصلاً از امارات نیستند ولی باز هم قاضی بر اساس آن‌ها حکم می‌کند، مثل علم. بنابراین مستقل بودن لعان منافاتی با روایت مذکور ندارد.

نتیجه‌گیری

هرچند لعان شباهت‌های زیادی با سوگند و شهادت دارد؛ اما چنان که گفته شد لعان نه شهادت است، نه سوگند و نه شهادت مؤکد به سوگند و نه برعکس؛ بلکه خداوند متعال به عنوان شارع و قانونگذار شیوه مستقلی را به عنوان لعان به موازات شهادت و سوگند وضع نموده که احکام خاص خود را نظیر؛ نفی حد و یا نفی ولد، انقطاع نکاح و ... دارد. لذا برای دانستن شرائط و حکم موارد مشکوک لعان نمی‌توان به ادله شهادت یا سوگند مراجعه نمود؛ بلکه از آنجا که لعان یک امر تأسیسی و تعبدی است، باید به ادله خود لعان و در صورت نبود حکم مساله در ادله لعان به اصول عملیه متناسب با مورد مشکوک مراجعه نمود. مثلاً اگر در شرط بودن اسلام در لعان کنندگان شک کردیم با توجه به این که شبهه حکمیه وجوبیه است، بر اساس اصل برائت به شرط نبودن آن حکم می‌کنیم.

منابع

قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

ابن ادریس، محمد بن احمد، ***السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، ***المقنع***، قم، مؤسسه امام هادی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

ــــــــــــــــــ، ***من لا یحضره الفقیه***، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد، ***مجموعه فتاوای ابن جنید***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

ابن حمزه، محمد بن علی، ***الوسیله الی نیل الفضیله***، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

ابن عاشور، محمد طاهر، ***التحریر و التنویر***، بیروت، موسسة التاریخ، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.

ابن فارس، احمدبن فارس، ***معجم مقاییس اللغة***، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.

ابن فهد حلی، احمد بن محمد، ***مهذب البارع فی شرح المختصر النافع***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، ***لسان العرب***، قم، نشر ادب، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.

امامی، حسن، ***حقوق مدنی***، تهران، سازمان انتشارات ابوریحان، ۱۳۴۶.

ترحینی عاملی، محمد حسین، ***الزبدة الفقهیه فی شرح روضة البهیه***، قم، دارالفقه للطباعة و النشر، چاپ چهارم، ۱۴۲۷ ق.

جزیری، عبد الرحمن، ***الفقه علی المذاهب الاربعه***، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ***ترمینولوژی حقوق***، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۷.

جوهری، اسماعیل بن حماد، ***الصحاح***، تحقیق احمد عبد الغفور، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

حر عاملی، محمد بن حسن، ***وسائل الشیعه***، قم، مؤسسة آل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

حویزی، عبدعلی بن جمعه، ***تفسیر نور الثقلین***، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ق.

خمینی، روح الله، ***تحریر الوسیله***، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ اول، بی‌تا.

زرکشی، محمد بن عبدالله، ***البرهان فی علوم القرآن***، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، ***الروضة البهیه فی شرح اللمعه***، قم، کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

ـــــــــــــــــ، ***مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام***، قم، موسسة المعارف الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

شیرازی، صادق، ***التعلیقات علی شرائع الاسلام***، چاپ ششم، قم، انتشارات استقلال، ۱۴۲۵ ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام***، تهران، المکتبة الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.

طباطبائی، محمدحسین، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، قم، اسماعیلیان، چاپ پنجم، ۱۴۱۲ ق.

طباطبائی کربلایی، علی بن محمدعلی، ***ریاض المسائل***، قم، مؤسسة آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***الاستبصار فیما اختلف من الاخبار***، تهران، دار المکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۹۱ ق.

ـــــــــــــــــ، ***الخلاف***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

ـــــــــــــــــ، ***الرسائل العشر***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.

ـــــــــــــــــ، ***المبسوط فی فقه الامامیه***، تهران، مکتبة المرتضویه، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ق.

ـــــــــــــــــ، ***تهذیب الاحکام***، تهران، دار الکتب، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

عاملی، محمدبن‌علی، ***نهایة المرام فی شرح مختصر شرائع الاسلام***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***ارشاد الاذهان***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

ـــــــــــــــــ، ***تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه***، قم، مؤسسه امام صادق، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.

_______________، ***قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

_______________، ***مختلف الشیعه فـی احکـام الشـریعه***، قـم، دفتـر انتشـارات اسـلامی، چـاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

علی، جواد، ***المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام***، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ دوم، ۱۹۷۸ م.

فاضل جواد، جواد بن سعید، ***مسالک الافهام الی آیات الاحکام***، بی‌جا، بی‌تا.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ***کنز العرفان فی فقه القرآن***، قم، انتشارات مرتضوی، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.

_______________، ***نضد القواعد الفقهیه علـی مـذهب الامامیـه***، قـم، انتشـارات کتابخانـه آیـت اللـه مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.

فاضل هندی، محمد بن حسن، ***کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

فخرالمحققین، محمد بن حسن، ***ایضاح الفوائد فی شرح المشکلات القواعد***، قـم، مؤسسـه اسـماعیلیان، چـاپ اول، ۱۳۸۷ ق.

فضل الله، محمد حسین، ***تفسیر من وحی القران***، بیروت، دار الملاک للطباعه و النشر، چاپ دوم، ۱۴۱۹ ق.

فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، ***تفسیر صافی***، تهران، صدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق.

قریشی، علی اکبر، ***قاموس قرآن***، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۴۲۱ ق.

قطان حلی، محمد بن شجاع، ***معالم الدین فی فقه آل یاسین***، مؤسسه امام صادق، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.

قمی، علی بن محمد، ***جامع الخلاف و الوفاق***، قم، نشر زمینه سازان ظهور امام عصر، ۱۴۲۱ ق.

قمی، علی‌بن ابراهیم، ***تفسیر قمی***، تحقیق طیب موسوی، قم، دارالکتاب، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، قم، دار الحدیث للطباعه و النشر، چاپ اول ۱۴۲۹ ق.

کیدری، محمد بن حسین، ***اصباح الشیعه بمصباح الشریعه***، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ***بحار الانوار***، بیروت، مؤسسه الطبع والنشر، چاپ اول، ۱۴۴۰ ق.

_______________، ***مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول***، تهران، دار المکتب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.

_______________، ***ملاذ الاخیار فی فهم الاخبار***، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.

محقق حلی، جعفربن حسن، ***المختصر النافع***، تهران، الدراسات الاسلامیة فی موسسة البعثة، چاپ سوم، ۱۴۱۰ ق.

_______________، ***شرایع الاسلام فـی مسـائل الحـلال و الحـرام***، قـم، مؤسسـه اسـماعیلیان، چـاپ دوم، ۱۴۰۸ق.

_______________، ***نکت النهایه***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، ***کفایة الاحکام***، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.

مغنیه، محمد جواد، ***فقه الامام الصادق***، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق.

مکارم شیرازی، ناصر، ***تفسیر نمونه***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴.

نوری، حسین بن محمد تقی، ***مستدرک الوسائل***، بیروت، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.